

زعامت سیاسی در اسلام

نویسنده: مولوی لعل محمد تیموری
فوق لیسانس معارف اسلامی و فلسفه ادیان

چکیده

زعامت سیاسی و یا رهبری عامه در جوامع بشری از جایگاه خاصی برخوردار است؛ زیرا، زعامت سیاسی چرخش مسیر تاریخ و سیرت بشریت را در اختیار دارد؛ به ویژه در جامعه اسلامی زعامت سیاسی را بسی دانشمندان در مؤلفه های اساسی فلسفه عملی دین - شریعت اسلام آورده اند؛ زیرا، اسلام عبارت از احکام و اصولی است که ملهم از وحی الهی و عملکرد نبوی است که در جامعه انسانی باید تطبیق گردد و الا فلسفه وجود دین در اسلام زیر سوال می رود. تطبیق این احکام و اصول هرگز ممکن نیست مگر اینکه نظام اجرایی باشد و در رأس نظام کسی قرار گیرد که دارای شایسته گی و اهلیت این مقام و برای همه واجب الطاعت باشد و امت اسلامی از وی اطاعت را لازم بدانند والا تطبیق احکام اسلام که برای بشریت من حیث کل صواب دیده شده است، غیر ممکن می گردد؛ پس ایجاد زعامت سیاسی از بهر

مسلمین فرض است، نه در ذات خود، بلکه از بهر اجرای احکام شریعت الهی و تطبیق حدود الله.

فرضیت ایجاد زعامت سیاسی بر اساس قاعده فقهی استوار است که گوید: «مالا یتم الواجب الا به فهو واجب» ترجمه «هر آنچه انجام فریضه یی بران موقوف است آن چیز نیز فرض است». مصداق این قاعده را میتوان به طور نمونه در وضو و نماز مثال آورد. وضو در ذات خود فرض نیست؛ اما برای ادای فریضه دیگر یعنی، نماز، فرض گردیده است؛ زیرا نماز بی وضو ادا نمیگردد.

واژه های کلیدی: امامت، زعامت، ولایت امر، امارت مؤمنین، خلافت.

مقدمه

بزرگترین انعام خداوند برین امت این است که کاملترین کتب خود را بر آن نازل کرده و افضل ترین انبیای خویش را به سوی آن فرستاده است و این امت را برگزیده است تا بهترین امت - از بهر مردم - باشد و در پرتو ایمان امر به معروف کند و نهی از منکر انجام دهد (آل عمران: ۱۱۰).^۱

همیدون، حضرت باری تعالی این امت را مکلف به حمل آخرین رسالت از بهر بشریت گردانیده است تا در مسیر اعلای کلمه الله سعی بلیغ و تلاش پیگیر نماید.

بودند و هستند مردمانی که خود را ملت مختار خداوند قلمداد کردند و مدعی شدند که تمام بشریت از بهر آنها و در خدمت آنها آفریده شده است؛^۲ اما با آمدن اسلام نور ایمان و لوای توحید در خاور و باختر گیتی درخشیدن گرفت و گروه های انسانی فوج اندر فوج از هر طرف به سوی اسلام شتافتند و این امت بر دست زعیم نخست خویش، پیک خداوند (ص)،

۱. كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ: شما امت بهترین هستید که از بهر انسانیت فرستاده شدید؛ توصیه گار به کار پسندیده و باز دارندگان از کار ناپسند هستید، و ایمان به خداج دارید.

۲. بنی اسرائیل (یهود) همین اندیشه را دارند که بهترین بشریت در روی زمین آنها اند و بس؛ اینحاست که ما در قرین ۲۱ شاهد هستیم که یهودی ها خانه دیگران را در فلسطین خراب میکنند تا از بهر خویش منزل و ماوی بسازند و جهان غرب (به اصطلاح طرفدار آزادی)

اعلان موجودیت نمود و پیام الهی را به اطراف و اکناف این معموره ارمغان کرد تا این امت وسیله اخراج عباد از عبادت عباد به سوی عبادت رب العباد، از جور ادیان به سوی عدل اسلام، و از تنگی دنیا به سوی وسعت آخرت، دعوتگر باشد (ابن کثیر؛ جزء ۷، ۳۹).

در نتیجه همه امتهای پوشالی درهم ریختند و ستون شرک و بدعت از استواری خود نگون گشت؛ اما دشمنان مهزومه و پیروان ادیان منسوخه در کمین انتظار نشستند تا از پیروان توحید انتقام گیرند؛ زیرا، در وجود باور توحید و یکتاپرستی بقایی از بهر آنها متصور نبود؛ پس بهر انتقام از هر وسیله بهره گرفتند؛ دسیسه سازی، فتنه انگیزی در صفوف مسلمین، ایجاد تشکیک و شبه نسبت به دین اسلام، تشویش در تصور دینداری اهل اسلام. لذا هیچ حقیقتی از حقایق اسلام نمانده است که مورد تعرض و دستبرد قرار نگرفته باشد؛ چه از سوی دشمنان آشکار اسلام و یا هم از طرف کسانی که به اسلام داخل شده اند؛ اما چون موضوع زعامت سیاسی و امامت عظمی چرخه استوار اسلام به شمار میرود. لذا بعد از عهد خلافت راشده بیشترین دسایس و توطئه ها متوجه آن بود است؛ زیرا، امام خلیفه و زعیم سیاسی به عنوان حارس و نگهبان تطبیق شریعت و قانون الهی و بهر حفاظت امت از پراکنده گی و نشر دعوت اسلامی، مقام سپاه سنگر را ایفا میکند؛ هر ملتی که سپاهی آماده در سنگر نداشته باشد هر لحظه ممکن است مورد هجوم، تجاوز و غارت اجانب قرار گیرد.

این دسایس از همان آغازین روز ها بعد از رحلت حضرت رسول (ص)، آنچه توسط عبد الله ابن سبا یهودی نخست تحت عنوان عقیده رجعت و عقیده وصایت نشر گردید، بران بود که: گفته میشود عیسی بن مریم در آخرین روزگار باز میگردد و برای اعاده عدل و ریشه کن کردن جور از زمین حکومت میکند؛ پس چرا محمد (ص) خودش بر نمیگردد؛ در حالی که امام الانبیاء و خاتم المرسلین است. دیگر اینکه برای موسی بن عمران وصی بود؛ پس چرا برای محمد بن عبدالله (ص) وصی نباشد؟ لذا علی بن ابی طالب وصی محمد (ص) - محمد خاتم الانبیاء و علی بن ابی طالب خاتم الاوصیاء - است (طبری؛ ۱۳۰۴: ۶۴۷).

ابن کثیر، ۱۹۷۹: ۱۶۷.^۳

این تصوّراتی بود که از همان لحظات اول تشویش را در اذهان تعدادی از مؤمنین ایجاد کرد و سبب چند دسته گی و تفرقه عقیده تی میان مسلمین شد. اقلیتی از مسلمین بدین باور شدند که باید پیامبر اسلام هم وصی داشته باشد. شماری از ایشان امامت عظمی یا زعامت سیاسی را از اصول دین (مانند توحید، نبوت، معاد) تلقی کردند و این امامت سیاسی را در افراد خاصی از تبار پیامبر اسلام (ص) میراثی گردانیدند. بهر این ائمه که میراث بر زعامت سیاسی - دینی پیامبر اسلام (ص) شمرده شدند، اوصافی را نسبت دادند که خاصه خداوند و انبیا علیهم السلام است؛ از جمله علم غیب و عصمت از لغزشهای انسانی. حتی برخی از این فرقه ها مقام امامت عظمی و رهبری دینی - سیاسی را از مقام نبوت بلند تر تلقی کردند و نیز باور هایی را در مسأله رجعت و بازگشت و تناسخ ارواح در سر پروراندند. (الدیمیجی؛ ۱۴۰۷ هـ ق: ۷). این باورها تا روزگار ما ادامه دارد و در راه این اندیشه پیکار و مبارزه شده و بسی خونها از بهر آن به زمین ریخته است.^۴

۳. عبدالله بن سبا یهودی و دسایس آن را در مسایل امامت عظمی و رهبری عامه؛ دوتن از بزرگترین مورخین عالم اسلامی به تفصیل بیان کرده اند: امام محدث، مفسر و مورخ شهر ابن کثیر در جزء هفتم تاریخ «البدایة و النهایة» و امام فقیه، مفسر و مورخ نامدار، شیخ المؤرخین در عالم اسلامی محمد بن جریر طبری در جزء دوم «تاریخ الامم و الرسل و الملوک». طبری گوید که عبدالله ابن سبا یهودی و اهل صنعاء یمن بود، اسلام خود را اظهار کرد. به حجاز، بصره، کوفه، شام و مصر سفرهای کرد. وی را از شام اخراج کردند اما توانست که در مصر کسانی را پیدا کند تا نظریات او را تکرار کنند.

۴. رفض: یعنی ترک کردن. رافضی: ترک کننده.

هنگامی که زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، از مردم کوفه بیعت گرفت، در سال ۱۲۲ هـ لشکری ساخت و بر هشام بن عبدالملک اموی خروج کرد. کسانی در سپاه او بودند که نسبت به خلیفه اول اسلام - ابوبکر - و خلیفه دوم اسلام - عمر - ناسزا میگفتند اما زید آنها را مانع شد. شماری از آن لشکریان کوفی از وی پرسیدند که نظر تو در باره خلیفه اول و دوم چیست؟ زید گفت: خداوند مغفرت شان کند. من کسی از اهل بیت خویش را نشنیده ام که از ایشان برائت جوید؛ من درین دو کس چیزی جز خیر نمیگویم. گفتند: پس تو ادعای خون اهل بیت را نکردی؟ گفت: ما صاحب آن حق هستیم؛ اما برخی این فرصت را از اختیار ما گرفتند؛ ولکن این امر آنها را، در نزد ما، به حد کفر نمی رساند. اما خلیفه اول و دوم؛ در ولایت امر خود عدالت را تطبیق و عمل به کتاب الله و سنت رسول الله کردند. کوفیان گفتند: پس تو، به این کسان «اموی ها» هم نمی جنگی؟ گفت: این ها که مانند خلفا نیستند؛ اینها به بسی مردمان ظلم کردند و به خویشان هم ستم روا داشتند؛ من وظیفه خود میدانم تا همه را به کتاب الله و سنت رسول الله فراخوانم، سنت را زنده و بدعت را محو کنم؛ اگر شما حرم را بشنوید پس هم برای من و هم از بهر شما خوب است؛ ولی چون از من اطاعت نکنید من هیچ مسئولیتی در شما، بیش ازین ندارم. پس آنها، اهل کوفه، بیعت خود را با زید شکستند و او را «رفض» ترک کرده باز گشتند. بدین اساس «رافضه» یا «روافض» نامیده شدند. (الصلاهی، ۲۰۰۶م، ۱۴)

دشمنان اسلام در غرب بران شدند تا «آخرین اداره واحد سیاسی مسلمین، یعنی دولت عثمانی را، که در حالت ضعف و پراکنده گی قرار داشت و به نام «مرد بیمار» مینامیدندش - من حیث آخرین اتحادیه کشورهای اسلامی - از میان بردارند. با وجود اینکه دولت عثمانی را ضعف، ناتوانی و دوری از اصول نظام سیاسی اسلام فرا گرفته بود باز هم (غربیان) نیک میدانستند که شعور ایمانی در روح ملت مؤمنه وجود دارد و احتمال میرود این روحیه تبدیل به یک جنبش پیکار و مجاهدت گردد و دمار از روزگار خصوم اسلام برآورد. بناءً با ترفند ها و نیرنگها و فشارهای کثیر بر آن شدند تا این شعور ایمانی و پیکار جویی را در درون امت خاموش و سرد کنند. لذا نظریه «جدایی دین از نظام سیاسی و اجتماعی» را مطرح کردند. حتی طرح این نظریه را کسانی به عهده گرفتند که نامهای اسلامی داشتند و منسوب به اسلام بودند؛ مانند علی، مصطفی، احمد، عبدالرازق، محمد، عبدالکریم و . . . - جدایی دین از نظام سیاسی - اندیشه یی بود که از غرب لاییک و سیکولار از آغاز انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹م سرچشمه گرفت، هنگامی که غرب دین تحریف شده مسیحیت را از نظام اجتماعی بیرون راند و در گوشه کلیسا محصورش کرد و با ندای بلند جار زد که دین به سیاست و نظام اجتماعی ربطی ندارد و سیاست هم حق ندارد در کار دین و «کلیسا» دخالت کند. . . .

از اینجا بود که دارنده گان نامهای اسلامی با اندیشه وارداتی خود هجوم سنگینی را برای تأیید این نظریه (جدایی دین از سیاست) به راه انداختند، و باور داشتند که: دین تنها یک رابطه بین بنده و خداست و هیچ ربطی به زنده گی اجتماعی ندارد و یا هم دین عبارت از چند رکعت نماز است که در گوشه مسجد ادا میشود و یا هم دین تنها دعا و ذکر است که در اوقات معینه تکرار میگردد و یا ترک ترک تسبیح است که در گوشه انزوا انجام میشود و یا هم دین سیر و سیاحت است که در اماکن متبرکه مکه و مدینه در اوقات خاص سپری میگردد! این تصور هم چنان ادامه یافت تا بدانجا که شماری از ضعاف عقول در جهان اسلام بدان گرویده و ایمان آوردند.

چون مرد بیمار (دولت عثمانی) در گذشت؛ حیوانات درنده جیفه خوار که در کمین

بودند میراث آن {سرزمین اسلامی} را بین خود تقسیم کردند. گرچه در اثر پیکار و مقاومت ناگزیر شدند در ظاهر امر از این سرزمین عقب نشینند و همه قطعات کوچک و کنده شده این قلمرو را به نام کشورهای جداگانه (ترکیه، کویت، بحرین، قطر، امارات، عمان، اردن هاشمی، سعودی، فلسطین، مصر، تونس و ...) اعلان کنند؛ اما در حقیقت نهال نفرت و تفرقه را میان مسلمین نشانند و زخم خونینی را به نام «اسرائیل» درین قلمرو ایجاد کردند. در نتیجه دوستی که در میان مسلمین به اساس ایمان و عقیده بود جای خود را به دوستی به اساس سرزمین، قبیله، زبان، قوم و نژاد سپرد. حتی به خاطر تکمیل شدن تفرقه، برخی قطعات از این سرزمین به نام خانواده های خاص نامگذاری شد؛ مانند اُردُن هاشمی و مملکت سَعُودی. در نتیجه، پس از تضعیف نیروی مسلمین، نظام لادینی را در سرزمینهای اسلامی تبلیغ و پایه گذاشتند. بناءً کشور واحد و مقتدر اسلامی که کلید حوادث جهان را در اختیار داشت، امروزه به پنجاه و یک کشور تقسیم شده است؛ اما در میزان تأثیر گزاری در سطح جهان حتی «پنجاه و یک مثقال» وزن ندارد!

گرچه در همان آغاز انحلال حکومت عثمانی من حیث آخرین اتحادیه کشورهای اسلامی، نیروی پنهانی که در قلب امت بود تماماً خاموش نشد؛ آوازهایی از اطراف و اکناف جهان اسلام خروشدن گرفت که: باید حکومت، اسلامی باشد و باید سیاست دنیا توسط دین اداره شود و باید پیوند بین مسلمین از بهر رضایت خدا باشد نه از بهر شرق و غرب دنیا. ... باز هم دشمنان نظام عدل اسلامی از این آوازا و خروشها هراسیدند و برآن شدند تا - چنانکه واقعیت نظام اسلامی را از سرزمینهای اسلامی برچیدند - فکر نظام اسلامی را هم از اندیشه مسلمین بزاینده؛ کوشیدند تا این خروشهای ایمانی را در قلب فرزندان اسلام سرد یا خاموش کنند. از بهر این مأمول نه تنها از اهل دین خویش - مستشرقین - بلکه از عالم نمایان مسلمین نیز بهره جستند؛ کسانی را استخدام کردند که منسوب به اسلام و دارای لباس علمی بودند.

فوراً قلم این مستخدمین عالم نما به کار افتاد تا در باره نظام سیاسی اسلام و نظام الحکم در اسلام بنویسند. برخی مسلمان نما منکر آن شدند که اصلاً در اسلام چیزی به نام نظام سیاسی وجود ندارد و برخی دیگر مانعی ندانستند که مردم مسلمان اما حکومت بی دین باشد. محمد مصطفی المراغی (۱۸۸۱-۱۹۴۵ م) شیخ سابق ازهر گفت: هر حکومت اسلامی که بخواهد میتواند از دین خارج شود و به عنوان یک حکومت بی دین بماند و در عین زمان هم هیچ مشکلی رخ نمیدهد که مردم بر اسلام خود باقی بمانند؛ چنانچه در ترکیه معاصر میبینیم (صبری مصطفی؛ ۲۰۰۶ م: ۲۸۵).^۵ شماری نوشتند که: قیام نظام سیاسی اسلامی از جمله محالات است؛ زیرا، خردمندانه نیست اصول نظام سیاسی اسلام در قرن اول و دوم هجری گذاشته شود و در قرن سیزدهم و چهاردهم، بعد از هزار سال و اندی، آن اصول تطبیق گردد. (الاحرام، ۱۹۳۶).^۶ عده یی گفتند: قیام خلافت با شروطی که رجال فقه اسلامی بیان کرده اند، محال بودن آن شبیه به اجماع است. (متولی؛ ب.ت: ۱۶۳).

مرحوم شیخ ابوزهره (۱۸۹۸-۱۹۷۴ م) داعی وحدت امت اسلامی گوید: هدف از وحدت امت اسلامی در روزگار ما این نیست که همه مردم بر یک حکومت جمع شوند که بر تمام مسلمین مسلط باشد؛ بلکه هدف وحدتی است که با هیچ نظامی که بر اساس حق و عدالت استوار است، دشمنی نوزند (ابوزهره؛ ۱۳۹ هـ ق: ۲۵۲).

بعضی به قول معروف، از عاقلتران متجددین گفتند: نه چنین نیست، اسلام صاحب نظام سیاسی است. دعوت به تشکیل دولت کرده است. اسلام خودش دموکراسی و بلکه پدر

۵. محمد مصطفی مراغی، شیخ سابق ازهر مصر (۱۸۸۱-۱۹۴۵ م) از جمله دیگرانندیشان نهضت علمی معاصر بود که در اواخر قرن ۱۹ و اوائل قرن ۲۰ میلادی از فرهنگ تجدد گرایی غرب متأثر شده بودند. به طور نمونه: علی عبدالرازق و طه حسین از مصر، غلام محمد «غبار» از افغانستان، و احمد کسروی از ایران نیز ازین قماش بودند.

۶. این قول شیخ مصطفی مراغی است که هنگام ملاقات با هیئت جوانان عراقی بیان کرده بود.

دموکراسی است (الشعکة؛ ب.ت: ۵۷)

گروهی بر خلاف گروه اول گفتند: نه خیر، شما در اشتباه هستید؛ نظام حکومت در اسلام نظام اشتراکی (کمونیستی) است، و حتی کتابخانه ها از این بحث و جدالها در باره اشتراکی و یا دموکراسی بودن اسلام پر شدند.

جمعی آمدند تا میان نظام سیاسی اسلام و نظامهای اشتراکی و دموکراسی مقارنه و مقایسه نمایند. شاید تصور میکردند که میان اسلام و دموکراسی و اشتراکی مساواتی وجود دارد؛ اما این را فراموش کرده بودند که هیچ شباهت و تساوی میان خورشید نیمه روز و میان شمع کوچکی که قابل دید نیست وجود ندارد؛ چه رسد به مقایسه و مقارنه. لذا مقایسه میان نظامهای سیاسی - اجتماعی معاصر انسانی و نظام الهی بس غریب مینماید. باری، اهمیت این موضوع شایسته گوی آن را دارد تا به طور علمی و تحقیقی بررسی و ارزیابی گردد، بدین امید تا شاید درک آن برای همه گان آسان و معرفت علمی آن برای سایرین قابل دسترس گردد.

درخور ذکر است که موضوع نظام سیاسی یا زعامت سیاسی در اسلام از اهمیت بالایی برخوردار است؛ برخی اسلام را بی نظام میدانند و جمعی آن را دموکراسی و اساس دموکراسی میدانند و گروهی هم اشتراکی (کمونیستی) می انگارند و دسته دیگر هم شییه همه و یا چیز دیگر! پس در قرن بیست و یکم لازم است تا بر موضوع امامت عظمی - زعامت سیاسی - در اسلام بحث شایانی صورت گیرد تا زمینه مطالعه و کشف حقایق بیشتری برای تشنه گان معرفت و دانشجویان علم سیاست فراهم شود. در خلال درسهای آینده روشن خواهد شد که اسلام دارای نظام سیاسی است و پیام آور عدالت و انصاف، و اهل دموکراسی بسی چیزها را از اسلام و مسلمین آموخته اند.

نتیجه

زعامت سیاسی در اسلام از جایگاه کلیدی برخوردار است. کیش اسلام یک فلسفه متکامل است که باید به طور کامل تطبیق گردد و هیچ تجزیه را نمیپذیرد؛ زیرا، تطبیق شریعت (قانون الهی) در روی زمین خدا الزامی است. اگر شریعت تطبیق نشود؛ فلسفه وجودی آن در روی زمین بی مفهوم میگردد. تطبیق شریعت و حدود الله هیچ گاه ممکن نیست مگر اینکه نظامی وجود داشته باشد و در رأس نظام شخصی به نام «زعیم»، «امام»، «خلیفه» یا رهبر قابل اطاعت وجود داشته باشد که موضوع را پیگیری نماید و اهل صلاح را مسئولیت سپارد و اهل فساد را تنبیه و مجازات کند.

بنده بر آن شدم اگر عمر وفا کرد و روزگار مجال داد، این موضوع (زعامت سیاسی در اسلام) را در دو بخش و چندین گفتار پیوسته در «فصلنامه علمی-پژوهشی غالب» تقدیم اهل علم و معرفت نمایم. به امید اکمال این مسئولیت.

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن کثیر، اسماعیل. (۱۹۷۹ م). **البدایه و النهایه**. بیروت. الطبعة الثالثة. مکتبة المعارف.
- ۳- ابوزهره، محمد. (۱۳۹۷ ه.ق). **الوحدة الاسلامیة**. مصر. الطبعة الثانية. دارالفکر.
- ۴- طبری، ابن جریر. (۱۳۰۴ ه.ق). **تاریخ الامم و الرسل و الملوک**. بیروت. دارالکتب العلمیة.
- ۵- الشعکة، مصطفی. (ب.ت). **الاسلام بلامذاهب**. مصر. الطبعة الرابعة. دارالنهضة المصریة.

٦- الدميحي، عبدالله بن عمر بن سليمان. (١٤٠٧ هـ ق). **الامامة العظمى عند اهل السنة و الجماعة**. دار طيبة الرياض.

٧- صبرى، مصطفى. (١٣٦٩ هـ ق). **موقف العقل و العلم و الدين من رب العلمين و عباده المرسلين**. السعودية. المكتبة الاسلامية لصاحبها الحاج رياض شيخ.

٨- الصلابى، على محمد. (٢٠٠٦ م). **الدولة الفاطمية**. القاهرة. الطبعة الثانية. مؤسسة اقرأ للنشر و التوزيع. (المكتبة الشاملة، رقم الإيداع: ٥٤٤٧ / ٢٠٠٦)

٩- متولى، عبدالحميد. (١٣٧٤ هـ ق). **مبادئ نظام الحكم فى الاسلام**. مصر. طبعة ثانية، منشأة المعارف بالاسكندرية.

